



## هدف پرورش و روش آموزش

(۳)

روش در آموزش

نظریه و روش سقراطی

### مذاکراتی پیرامون روش آموزش

مذاکرات مادرگفتار پیش پیرامون هدفهای پرورش بود و گوشزد شد که هدفهای پرورش با هدفهای زندگانی تفاوتی ندارد بلکه هدفهای پرورش اجزای هدفهایی است که خاصه زندگانی بشر است و این هدفها را از لحاظ اختصار بعنوان هدفهای ده گانه پرورش شامل وظائف بدنی ، خانوادگی ، حرفه‌ئی ، اجتماعی ، عرفانی یا معنوی یا عقلی ، اخلاقی ، دینی ، هنری ، تشریحی و بازنشستگی تعریف کردیم . این وظائف را هم میشود به هدفهای سه گانه پرورش تبدیل نمود و این سه شامل زندگانی شخصی و تربیت حرفه‌ئی و زندگانی اجتماعی است این سه وظیفه را هم میتوان به یک هدف کلی تبدیل کرد و آن اداره امور زندگانی است و چون این امور به هویت زندگانی پیوسته است میتوان این هدف را هم شامل یک لفظ دردوگفت که پرورش زندگانی و زندگانی پرورش است . اگر تصور کنیم که پرورش یک طرف سکه زندگانی است آموزش طرف دیگر آن سکه خواهد بود و این دورا نمیتوان یا نباید از یکدیگر مجزا کرد . چون اگر آموزش یا تعلیم یا هدایت بخودآموزی و دانش جوئی یا هدایت درونی پرورش مبدل نشود به پیروی کورکورانه تبدیل میگردد و معانی و منظور و اجرا یا دخالت آنها در امور زندگانی بر روی دانشجو مسدود میشود و وی از بهره آنها محروم خواهد ماند . به این دلیل بود که فلاسفه دوره سقراط حکیم هدف کلی آموزش و پرورش یا زندگانی را دردو کلمه گنجانند و گفتند

\* آقای پروفسور مهدی نخستین استاد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش دانشگاه کلرادو آمریکا .

**خود را بشناس** و بهترین آموزگار کسی است که با روش آموزش و وسیله خودشناسی دانشجو بشود. در فلسفه سقراط مراحل خودشناسی با عنصر آموزش و پرورش مساوی است و چون سقراط یکی از عالیقدرترین مربیان تمدن بشری بوده بجاست که بطور اختصار روش آموزش و پرورش او را که در تاریخ آموزش و پرورش به عنوان روش سقراطی معروف است بطور اختصار شرح بدهیم:

**اول - تعریف منظور:** مهمترین کمک و افاضه سقراط در امور آموزش این بود که میگفت اگر بامن طالب مباحثه هستی اول مفهوم عبارت و معنی موضوع و منظور نظرو مفهوم لغت یا نامی را که پیرامون آن بمباحثه مایل هستی تعریف کن. پیش از آنکه بامن در اطراف دین یا دولت یا عدالت یا زیبایی یا خدا یا راستی مذاکره کنی اول باید معانی این منظورها را از لحاظ خود تعریف بکنی و از من معانی این عقاید را از لحاظ من بخواهی تا هر دو بدانیم که مباحثه و اختلاف نظر ما در کجاست؟ چون بدون تعیین معنی نظریه بکار بردن این گونه الفاظ بحکم المعنی فی بطن الشاعر خواهد بود و راه تبادل نظر رامی بندد. پس آموزگار مسئول است که لفظ یا عبارتی که معنی آن را روشن تعریف نکرده بکار نبرد و سعی بکند هر چه زودتر معنی یک لفظ یا عبارت را چنانکه در ادراک دانشجو مجسم شده است بداند. و دانشجو الفاظ یا عبارات و نظریه های آموزگار را طوطی وار و بدون دانستن معنی بحافظه نسپارد.

**دوم - خودشناسی:** یکی از جملات سقراط که او را در یونان معروف کرد این بود که حیات امتحان نشده قابل زندگی و ادامه نیست. یکی از هدفهای مهم روش آموزش این است که دانشجو را وادارد بحقایق شخصیت خود آشنا شود و کم و بیش و خوب و بد و قوت و ضعف و ممکنات و غیر ممکنات زندگانی خود را بوسیله تجسس و آزمایش درونی بداند. چون اگر هدف پرورش اداره زندگانی است آن زندگانی باید به مجرد آن زندگانی روشن باشد تا هر کس بوسیله این خودشناسی حدوانتهای قوا و هدفهای خود را بداند و این خودشناسی را زمینه اساسی امور زندگانی خود قرار دهد.

**سوم - وحدت خوبی یا نیکولی:** سقراط بدانند که خود که یکی از آنان افلاطون بود همیشه گوشزد میکرد که همه نیکی های اخلاقی امتداد یک حسن اصلی است و آن حسن دانائی است و محسنات دیگر مانند راستی و درستی و پرهیزگاری و نوع پرستی و شرکت در جامعه و سیاست و خانه پروری و صحت مزاج و غیره فرعی از دانائی میباشد. و سطح خوبی هر فردی اگر چه ممکن است از سطح دانائی او پائین تر باشد ولی هیچ امکان ندارد که از سطح دانائی او بالاتر باشد: و هر کس تا به آن درجه نیکو است که دانا است.

زدانش دل پیر برنا بود      توانا بود هر که دانا بود.

پس اگر این نظریه سقراط را قبول کنیم مجبوریم به نتیجه‌ئی برسیم که از شخص نادان متوقع خوبی نباید بود. از پزشک نادان نباید توقع علاج داشت، مامای ناشی سر بچه راجح در می‌آورد.

بنا یا معمار بی اطلاع پای بست عمارت را سست می‌سازد. سیاست مدار بی دانش روابط جامعه را به هرج و مرج می‌اندازد. تاجر چشم بسته ورشکست میشود. آموزگاری که از هدف پرورش بی اطلاع و از روش مقبول آموزش بی بهره باشد مسانند کوری که کوری را هدایت کند در نتیجه هم خود و هم دانشجو را به چاه می‌افکند. آموزگار مجرب میداند که به چه روشی دانشجو را از اهمیت دانش آگاه کند و فوائد علم را در حل مشکلات و مسائل متفرقه زندگی با تجربه و اعمال خود دانشجو نشان بدهد و روشن کند.

چهارم - وحدت بدی: اگر در زندگی هر خوبی اخلاق مظهری مخصوصی از داناییست پس به همان دلیل نیز هر بدی رفتار نمونه‌ای خاص از نادانی است سقراط عقیده مند بود که هر بدی زندگی در نتیجه نادانی هر فرد از حقایق زندگی است: فرض کنید پدری برای رفع گرسنگی فرزندانش شب در دکانی رامی‌شکند و مواد غذایی از آن دکان میدزدد و خود را از این عمل تسلیت خاطر میدهد که ناچار بود برای گرسنگی زن و فرزندان تجاوز به مال دیگری کند. سقراط میگوید شخص دانا نتیجه هر عملی را از همه حیث می‌بیند. یعنی اگر پدری حق دارد غذا را از دکان بقال برای رفع گرسنگی زن و فرزندانش بدزدد هیچ دلیلی نیست که از دکان نانوایم نان و از دکان کفاش کفش ندزدد و از هر گوشه و کناری حوائج فرزندانش را بوسیله دزدی فراهم نکند. و اگر دزدی عملی قابل دفاع است پس به هر کس باید اجازه دزدی داد در چنین دنیائی مالکیت و ایمان به هم نوع و اطمینان به همسایه و ترتیب امور اجتماعی و خانوادگی و بین المللی از هم گسسته خواهد شد. پس آن پدری که مایل است برای رفع گرسنگی فرزندانش غذا بدزدد باید نتیجه کلی این قانون یابی قانونی زندگی را بداند و اگر چنین پدری بدین امر باشد بدزدیدن مال هم نوع خود مایل نخواهد شد. پس دزدی او فرع نادانی او است. آموزگار نیز مکلف است که امور زندگی را با تحکم و بیم دادن و بدون آگاهی از نتیجه اعمال تابعی که مقدر او و دانشجو است بدو تکلیف نکند. چون هیچ هدایتی قوی تر و عیج پرهانی قاطع تر از نتیجه کلی یک عمل نیست. طفلی که انگشتش با آتش کمی بسوزد بندرت انگشت بر آتش میزند. پس همه خوبی‌ها فرع شناسائی «با خود» و هم نوع و عمده‌ی بدی‌ها نتیجه نادانی «از خود» و حقوق بشر است.

پنجم - آگاهی از نادانی ابتدای دانائی است: از سقراط پرسیدند که چه میدانی؟ گفت میدانم که نمیدانم و به این دلیل خواستار دانائی هستم و در کشف آن میکوشم.

که بدانم همی که نادانم  
اسب شرف از گنبد گیتی بجهاند  
پیدار کنندش که بسی خفته نماند  
آنهم خرك لنگ بمنزل برساند  
در جهل مرکب ابدالدهر بماند

تا بدانجا رسید دانش من  
هر کس که بداند و بداند که بداند  
هر کس که بداند و نداند که بداند  
هر کس که نداند و بداند که نداند  
هر کس که نداند و نداند که نداند

در این صورت آگاهی از هر گونه نادانی که مانع آسایش اموزندگان است وسیله کسب دانائی و آسایش اموزندگان خواهد شد .

در آموزش نیز آموزگار دانا و مسائل ناراحتی نادانی را باید در دانشجو تولید کند و عجز او را در حل مسائل و مشکلهای بجهت این نادانی به او برساند و او را وادارد که در جستجوی دانائی باشد . برای علت مزاج دوائی پیدا کند و برای دیدن روی ماه بادوربین آشنا بشود و برای رسیدن زودتر بمحلی رانندگی بیاموزد و در هر تجربهئی نادانی را وسیله تحقیق و شك را وسیله ایقان و بیاطلاعی از حل مسائل زندگی را وسیله اطلاع و حل آن مسائل کند .

ششم - انتقاد جواب : پرورش حقیقی در انتقاد و تجدیدنظر جواب است نه در قبول بی امتحان جواب سؤال . شهرت سقراط در زبردستی آموزش در اجرای همین عقیده بود و در مباحثه افرادی را که از نظریه های خود اطمینان داشتند در انتقاد عقایدشان ، روحیه و افکارشان را ناراحت میکرد . روزی در مجلسی در زمینه سیاست و دولت عادلانه مباحثه بود و هر فردی در آن مجلس سنگ نظریه خود را در قبول دولت عادلانه بسینه میزد . سقراط مدتی گوش میداد و غرق تفکر بود . بعد با آوازی آرام از مجلسیان پرسید پیش از آنکه نظریه شما در رد و قبول دولت یاسیاستی عادلانه مطرح بشود آیا ممکن است برای کمک فکر من بگوئید که منظور شما از عدالت چیست ؟؟ چون اگر منظور عدالت را بدانیم و در قبول آن منظور همه با هم موافقت کنیم انتخاب يك دولت یاسیاست عادلانه برای همه ما آسانتر خواهد بود . سقراط به این روش آموزش جواب قطعی افراد را مطرح سنوالی جدید کرد و همه را مکدر ساخت . هر کس به زبانی گفت که همه ما با عدل آشنا هستیم و معنی آنرا میدانیم . سقراط گفت از قرار معلوم فقط شخص نادان در میان شما من هستم . پس با دانائی خود از من رفع نادانی بکنید . یکی از شنوندگان خواه ناخواه گفت عدالت رأی مستبدان است . دیگری گفت عدالت رأی اکثریت است . دیگری گفت عدالت رأی مسئولان است . دیگری گفت عدالت هدایت دانایان کشور است . دیگران نظریه های دیگر اظهار کردند و به اصطلاح بجان عقاید هم افتادند و بخود ثابت کردند که در معنی و مقصود عدالت با هم اختلاف اساسی دارند . بعد یکی از مجلسیان از سقراط پرسید منظور شما از عدالت چیست ؟ ولی سقراط در

عوض جواب از آنان سئوالهای دیگر در اطراف عدالت کرد . افلاطون نتایج مباحثه‌های این مجلس را در بهترین کتاب خود بنام **جمهوری** ثبت کرده است و نشان میدهد چگونه سقراط با سئوالهای رسواکننده جواب‌های سست و بی‌پایه ، مجلسیان را از خواب رضایت خودشان بیدار کرد و از جواب‌های سرسریشان مشکوک ساخت و وسیله انتقاد و تجدید نظر و پرورش درونی آنان گردید . آموزگار حقیقی نیز مکلف است دانشجورا در انتقاد جواب هاتشویق کند و باب تحقیقات و درون بینی را بروی آنان نبندد و به این وسیله هر دانش‌جوئی را دانش آموز خود بکند و در طی آموزش پرورنده روحیه و عقاید امتحان شده خودسازد و بهرور ایام از آموزگارهای موقتی بآنان استقلال بدهد .

**۷ - دانائی درونی نوعی عشق است :** سقراط معتقد است که دانائی وقتی که به حکمت منجر بشود بقدری در روحیه و زندگانی داننده مؤثر می‌افتد که شخص دانا بدلیل دانائی نمیتواند یا نمیخواهد به بدی رو کند و همانگونه که پروانه بجائی میرود که شعله آتش است هر فرد داننده‌ای نیز عاشق دانائی میشود و دانائی را با هیچ حقیقت دیگر مبادله نمیکند . سعدی این نظریه سقراطی را بعنق و ریشه میرساند و در یکی از اشعار همیشه بهار خود میگوید :

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بسی خبرانند      آنرا که خیر شد خیری باز نیامد  
تولید اینگونه عشق در دانشجو و روش تولید آن بالاترین و مهمترین سطح آموزگاری را بیان میکند .

**۸ - دانائی و سطح تمدن :** ترقی اخلاق و حسن اجتماع و زندگانی خوب در عمر تمدن یا ملتی بقدر سطح دانائی مردم آن ملت است . وقتی که سقراط زهر نوشید متهم کنندگان خود را بخشید و گنت این بیچارگان از بی‌اطلاعی خود را مسموم میکنند .

**۹ - هر کس قادر دانائی است :** سقراط در نتیجه نظریه‌های خود میگوید هر فردی ولو آنکه کندترین دانشجو باشد با هدایت آموزگار حقیقی عاقبت دیدگان فکرش بازو گوش ادارکش شنوای میگردد و این حقیقت را بانو منتوری ایتالیائی در کتابها و روش آموزش خود در پرورش ذهن‌های کور اختصاص داد و بتجربه ثابت کرد .  
دوستان عزیزم :

مسئولیت آموزش و هدایت پرورش مهمترین و شریفترین انتخاب زندگی است . آبا از سطح خود بالاتر نمیرود و سطح هر تمدنی با سطح دانائی و عشق آموزش و پرورش معلمان آن تمدن مساویست . کاش فرصت بود که در این زمینه بیشتر بحث میکردیم و اگر آموزگاری و مدیریت را تکالیف آسانی میدانستیم غزل حافظ را بیاد می‌آوردیم که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها